

مدرس و استبدادستیزی در تاریخ معاصر ایران

مهدی طاهری

پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

در این مقاله تلاش شده شخصیت ضداستبدادی آیت‌الله شهید سیدحسن مدرس از لابلای وقایع تاریخی که عمدتاً مربوط به دوره تأسیس حکومت استبدادی پهلوی است، معلوم گردد. بخش اول مقاله به بیان مختصر چگونگی برآمدن دولت رضاخانی پرداخته است. در بخش دوم مقاله به مبارزه شهید مدرس با دیکتاتوری رضاخانی اشاره شده است. مخالفت با قرارداد وثوق‌الدوله و جمهوری‌خواهی رضاخان، شیوه‌های استمرار مبارزه و پایداری در برابر دیکتاتوری، و سپس حکومت پهلوی، نمونه‌هایی از مبارزه ضداستبدادی آیت‌الله مدرس است.

الف. برآمدن رضاخان و برافتادن قاجاریه (تجربه دولت مطلقه شبه مدرن)

پیامدهای سیاسی - اجتماعی انقلاب یا نهضت مشروطه‌خواهی، متجددان ایرانی را به ذهنیتی مشابه نظر روشنفکران اروپایی قرن هیجدهم نزدیک ساخته بود. نتیجه انقلاب مشروطه، تشکیل نظام پارلمانی بود؛ اما آن را به معنای شکل‌گیری نظام سیاسی جدید تلقی نمی‌کردند؛ زیرا انقلاب مشروطه، ناخواسته موانع جدیدی را به وجود آورده بود. در وقوع انقلاب مشروطه، نیروهایی مشارکت داشتند که با اندیشه تجددخواهان غرب‌گرا هیچ پیوندی نداشتند.

افزون بر آن، انقلاب مشروطه باعث شده بود نیروهای اصلاح‌طلب سنتی نیز فعال

فرهنگ، ۷۱؛ پاییز ۸۸؛ صص ۱۷۷-۱۴۷

۱۴۸ فرهنگ، ویژه تاریخ

شوند. رهبران مذهبی که مدت‌ها بود از نابسامانی‌های اجتماعی و دینی مردم ناراحت بودند، مشروطیت را برای بروز انتقادات خود فرصتی مغتنم شمردند. تضعیف دولت مرکزی، نیمه نظم و امنیتی که در شهرها باقی مانده بود، برهم زد و جامعه شهری به سمت هرج و مرج کشانده شد و تاخت‌وتازهای قبایل که پس از انقلاب مشروطه جان تازه‌ای گرفته بودند، مزید بر علت نابسامانی‌های مشروطه شده بود.

بدین ترتیب، مشروطه‌خواهان تجددطلب به این نتیجه رسیدند که قرارداد دوستانه با یک دولت مطلق می‌تواند موانع پروژه «بسط تجدد» را از سر راه بردارد؛ به عبارت دیگر، نابسامانی سیاسی- اجتماعی عصر مشروطه را بدون وجود دولت مستبد نمی‌توان اصلاح کرد. گمان ساده‌انگارانه پاره‌ای از روشنفکران ایرانی این بود که با روی کار آمدن دولت مطلقه، جریان گذار به دنیای مدرن سرعت می‌یابد و با تثبیت حاکمیت جدید به شیوه غربی در ایران و به دنبال آن حاکمیت فکری روشنفکران در عرصه سیاست به راحتی می‌توان حاکم مستبد را کنار گذاشت و از آن پس راه پیشرفت توسعه سیاسی- اقتصادی و اجتماعی را به سهولت پیمود. روشنفکران چپ‌گرا نیز که تحت تأثیر سوسیال دموکرات‌های روسیه و قفقاز قرار داشتند، با داشتن توهم گذر از بورژوازی به سمت «سوسیالیسم» این تغییر را مثبت ارزیابی می‌کردند. محمدعلی شاه قاجار، که سلطانی مستبد بود، متقاعد کردن او برای ائتلاف با مشروطه‌خواهان متجدد بسیار دشوار می‌نمود. او نیز با به توپ بستن مجلس ایجاد دوران «استبداد صغیر»، منورالفکران را کاملاً ناامید کرد و به همین علت کنار گذاشته شد. جانشین محمدعلی میرزا، احمدشاه قاجار، نوجوان سیزده‌ساله‌ای بود که انجام رسالت دولت مطلقه از او بر نمی‌آمد و بنابراین همه دغدغه فکری متجددان بر تعیین فرد اقتدارگرایی معطوف بود که بتواند زمام حکومت را از طریق کودتا به طور موقت به او سپرد. ملک‌الشعراى بهار در توضیح افکار عمومی و محافل خصوصی می‌گوید:

همه درصدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای مشتت و تمرکز آنها می‌توان به منزل مقصود رسید. (بهار، ۱۳۵۷: ۶۶)

سرانجام پس از بررسی‌های گوناگون درباره اشخاص مختلف، کودتای ۱۲۹۹ ش. آشکار ساخت که نامزد بلامنازع برای حاکمیت استبدادی، شخصی غیر از رضاخان میرپنج نیست. گروه سردار سپه، زمانی به قدرت رسید که زمینه نوگرایی و نوسازی خواهی فراهم بود.

مدرس و استبدادستیزی در تاریخ معاصر ایران ۱۴۹

البته آنان موج آفرین نوسازی نبودند، بلکه خود بر روی آن موج پیش می‌رفتند. نوسازی یا نوگرایی دوران سردار سپه، پس از ۱۲۰ سال که از آغازگری‌های عباس میرزا در این زمینه می‌گذشت، با همه دستاوردهای مادی آن، باز هنوز یک نوسازی بیش و کم نوپا بود. از این رو، این نوگرایی‌ها دو ویژگی برجسته داشت: کاربرد زور به مثابه ابزار پیشرفت و در قدرت بودن یک ساختار سیاسی بر بنیاد سلسله مراتب یا پایگان مستحکم، و به دیگر سخن، پیشرفت و نوسازی بر پایه فرمان از بالا. این نوسازی در چهارچوب یک ساختار خودکامه سیاسی انجام می‌پذیرفت.

نظام سردار سپه یک نظام خودکامگی نوگرا به‌شمار می‌رفت. نوگرایی و نوسازی دوران سردار سپه، نه تنها همراه با توسعه سیاسی نبود، بلکه در عمل با کنار نهادن قانون اساسی و بازایستادن و سرکوب مردم همراه و همزمان گشت. با توجه به سابقه یاران و همکاران وی مشخص بود که نوسازی به گونه باختری و لاییک نمودن فرایندها مقصود اصلی است. چنین روند و فرایندی با افکار و عقاید مدرس در تضاد آشکار قرار داشت. (فوران، ۱۳۸۸: ۳۰۶)

از تحقیقات تاریخی چنین برمی‌آید که گروه اندکی از متجددان در شناسایی و تعیین رضاخان به‌عنوان شاه اقتدارگرا نقش داشته‌اند. توافق یا هماهنگی سه‌جانبه میان ژنرال آبرونساید، فرمانده نیروهای انگلیس در محل، سید ضیاءالدین طباطبایی، روزنامه‌نگاری گمنام، و رضاخان میرپنج در قزوین، به کودتای ۱۲۹۹ و فتح تهران به‌دست رضاخان منجر شد. متجددان نه در قزوین بلکه در تهران با رضاخان آشنا شدند و از او حمایت کردند. در نظر آنان، رضاخان فردی باهوش، سختکوش، صریح و بی‌رحم بود؛ اراده‌ای آهنین داشت؛ اشراف قدیمی را به دیده تحقیر می‌نگریست و روحانیان را مخالفان اصلی خود می‌دانست. با چنین فردی می‌توان قرارداد دوستانه‌ای برای «نوسازی» ایران بست که طی آن یک طرف، مشروعیت سیاسی به‌دست می‌آورد و طرف دیگر هم به آرمان‌های نوگرایانه خود می‌رسید. بنابراین، اگر حمایت گروه‌های نواندیش نبود، رضاخان به صرف داشتن ارتش قوی و مطیع به‌سلطنت نمی‌رسید و اگر می‌رسید سلطنتش استمرار پیدا نمی‌کرد. از پنج گروه سیاسی آن زمان، چهار گروه بانفوذ (منورالفکران عصر قاجاری و کارمندان دولتی)، در مجلس و بیرون

آن، با رضاخان ائتلاف کردند: محافظه‌کاران حزب اصلاح‌طلب، اصلاح‌طلبان حزب تجدد، رادیکال‌های حزب سوسیالیست، و انقلابیان فرقه کمونیست (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۵). از میان این گروه‌ها، حزب تجدد بیش از دیگران از رضاخان حمایت کردند و متقابلاً به کمک او در مجلس پنجم، صاحب اکثریت شدند و حزب تجدد از اصلاح‌طلبان جوان تحصیل کرده غرب تشکیل شد. علی اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش، سیدمحمد تدین، سیدحسن تقی‌زاده، و محمدعلی ذکاءالملک (فروغی)، از سازمان‌دهندگان و فعالان این حزب بودند؛ آنان مایل بودند پروژه مدرنیزاسیون از طریق اتحاد با نخبگان قدرت، به تدریج با مرد قدرتمندی مانند رضاخان عملی شود. (همان، ۱۵۱)

بسیاری از فعالان سیاسی جوان، از جمله شمار زیادی از شاعران و مقاله‌نویسان، با شور و شغف فراوان و حتی سرمستانه به استقبال حزب شتافتند؛ برای مثال، میرزاده عشقی و عارف قزوینی که پیش از این به زندان افتاده بودند، با تصنیف ترانه و شعر و نوشتن مقاله، به حمایت از کودتا و دو رهبر آن برخاستند (همایون کاتوزیان، ۱۳۶۶-۶۸: ۱۲۳). البته دیری نگذشت که میرزاده عشقی از بازی سردار سپه و دسیسه‌ها و سیاست خارجی بیگانگان آگاه شد و به صف اقلیت مخالف با رژیم کودتا پیوست (بهار، ۱۳۵۷: ۱۰۵). به هر حال، کودتای رضاخان در آغاز با بی‌اعتنایی و دشمنی روبه‌رو نشد؛ و حتی بعد از اینکه او از پست رئیس‌الوزرای کناره گرفت و به اقامتگاه تابستانی‌اش در نزدیکی تهران (بومهن) رفت، روزنامه‌های اکثریت که خود را در شمار آزادی‌خواهان و روشنفکران می‌دانستند، به حمایت از وی برخاستند و یکی از مقالات آنها با عنوان «پدر وطن رفت» منتشر شد.

رفتن سردار سپه، با تسلط اجنبی، اختلاف کلمه، ظهور یاغیان، شکستن اعتبارات دولت ایران، اغتشاشات داخلی و محو نقشه اصلاحات داخلی مترادف است... این شخص نباید برود ولو به قیمت ریختن خون‌های زیادی باشد... چه باید کرد؟ امروز سردار سپه مرکز عظمت و اقتدار و استقلال و امنیت ایران شده است. اگر رفت، همه اینها می‌رود. (همان، ۶۶)

در آشتی دادن رضاخان حتی دکتر مصدق هم مانند دیگر روشنفکران اعتقاد داشت که رضاخان عنصری مترقی و اصلاح‌طلب است و به هر قیمتی باید از ریاست‌الوزرای او حمایت کرد؛ به همین دلیل، همراه با چند تن دیگر از نمایندگان مجلس برای دلجویی و

بازگرداندن رضاخان به اریکه قدرت، به بومهن سفر کرد و او را به تهران بازگرداند. (واسعی، ۱۳۷۷: ۵)

پرسش مهم آن است که این توافق و قرارداد دوستانه میان صاحبان شمشیر و اهل قلم تجددخواه ایران، به نفع کدام طرف تمام شد و آیا هر دو به مطلوب خود رسیدند؟ در اینکه متجددان به مظاهر تمدنی مدرن رسیده بودند و در فضای غیردینی (سکولاریستی) می‌اندیشیدند، می‌نوشتند و عمل می‌کردند، تردیدی نباید داشت؛ زیرا رضاخان با اقتدار کامل توانست موانع «نوسازی» را مرتفع سازد. حکومت استبدادی او هیچ‌گونه تعلق خاطری به جنبه‌های مختلف نظام سنتی نداشت؛ بلکه او نظام جدیدی بر مبنای اندیشه تجدد پایه‌ریزی کرد. در واقع رضاخان بیشترین بهره سیاسی و اجتماعی را از این قرارداد ضمنی برد، و هر اندازه ابعاد مدرنیزاسیون دولتی گسترده می‌شد، بر مشروعیت سیاسی و اجتماعی استبدادی رضاخان افزوده می‌شد.

گمان مشروطه‌خواهان متجدد این بود که دولت مطلقه رضاخان «ردای سبکی» است که پس از مرحله گذار به جامعه سرمایه‌داری، می‌توان آن را به‌سادگی از تن درآورد و کنار گذاشت؛ اما تجربه دولت مطلقه، سرنوشت دیگری برای روشنفکران رقم زد. رضاخان، حکومت استبدادی خود را بر عناصر اصلی تجدد پایه‌ریزی کرد و با اقتداری که از خود نشان داد، حکومت پهلوی را مستحکم‌تر ساخت؛ و هنگامی که نشانه‌های استحکام حکومت استبدادی خود را دید، نیروهای وفادار خود را در برنامه نوسازی آمرانه از عرصه قدرت سیاسی خارج ساخت. پشتیبانان نظامی و سیاسی رضاخان یکی پس از دیگری یا کشته شدند یا خودکشی کردند؛ به روایت آبراهامیان:

از نخستین روزهای قتل ناصرالدین شاه به این سو، چنین رفتار مستبدانه‌ای با دولتمردان سابقه نداشت. (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۸۸)

تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه، و سردار اسعد، وزیر جنگی که به واسطه نیروهای بختیاری، کمک‌های ارزشمندی به حکومت مرکزی کرده بود، هر دو در زندان کشته شدند. فیروز فرمانفرما، شاهزاده قاجار و دست راست رضاخان، در خانه‌اش خفه شد. احمد قوام از ترس اتهام توطئه علیه شاه، به اروپا گریخت. داور، وزیر عدلیه، خودکشی کرد. تقی‌زاده از سمت خود (سفارت ایران در لندن) برکنار شد. فرخی، شاعر تندرو حزب سوسیالیست، و

اسمعیل خان صولت‌الدوله قشقایی در بیمارستان یکی از زندان‌ها درگذشتند. تدین به جرم اعتراض به اختلاف بودجه وزارت آموزش و وزارت جنگ، از کابینه اخراج شد و به زندان افتاد. علی دشتی که عمری در کسوت نویسندگی و روزنامه‌نگاری، برای رضاخان خدمات زیادی انجام داده بود، از مصونیت پارلمانی محروم و در یک آسایشگاه دولتی نگهداری شد. کسروی پس از صدور حکم برضد گروهی زمیندار، خلع ید و از مقام قضاوت برکنار شد. دکتر مصدق در ملک شخصی خود (روستای احمدآباد) خانه‌نشین شد و محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) تا کناررفتن رضاشاه، صحنه سیاست را ترک کرد. بسیاری از روزنامه‌های مشروطه‌خواه تعطیل شد و برای بقیه به دلیل اعمال سانسور، رمقی نماند. درباریان، ارتش و دستگاه بوروکراسی دولتی تا پشتیبانان اصلی رضاشاه، همچنان بر وفاداری از حکومت استبدادی باقی ماندند. (فوران، ۱۳۸۸: ۳۳۳)

در برابر حکومت خودکامه رضاخان، کمتر کسی از میان روشنفکران، جرأت مخالفت فکری و عملی داشت. در میان اسناد اسدی (نایب‌التولیه آستان قدس رضوی که بعداً به دستور رضاشاه اعدام شد)، کاغذی کشف شد که در آن فروغی، شاه را «شیر نر خونخواره‌ای» توصیف کرده بود که در کف او غیر تسلیم و رضا چاره‌ای نیست (عظیمی، ۱۳۷۲: ۵۶؛ مهدی‌قلی هدایت، *خاطرات و خطرات*، ۴۰۸). دکتر فخرالدین عظیمی نوشته است:

اگر این داستان حقیقت داشته باشد، طرز تلقی فروغی و افرادی نظیر او را روشن می‌سازد. آنان اطاعت خود را از یک حاکم خودکامه چنین توصیف می‌کردند که قصدشان پیوسته خدمت به کشور بوده است؛ ولی عملاً گرفتار وضعی بودند که جز فرمانبرداری از پادشاه، راه دیگری پیش روی آنان نمی‌نهاد، و بنابراین برسرکار می‌ماندند تا زمانی که دیگر به خدمتشان نیازی نباشد. (عظیمی، ۱۳۷۲: ۵۶)

به تعبیر پاره‌ای از محققان تنها مخالفت روشنفکران، از سوی چپ‌های مارکسیست (گروه تقی ارانی) ابراز می‌شد که درصد کمی از روشنفکران ایران را تشکیل می‌دادند (فوران، ۱۳۸۸: ۳۷۹). اکثر روشنفکران از فرنگ‌برگشته یا تحصیل‌کرده داخلی، جزو محافظه‌کاران لیبرالی بودند که هنوز به مبارزه اصلاح‌طلبانه در دوران حکومت استبدادی اعتقاد داشتند. آنان حتی بعد از برکناری رضاخان نمی‌خواستند باور کنند که او با نشان دادن چهره رهبری مقتدر، اصلاح‌طلب و نوگرا از خود، متجددان را فریب داده بود. از این‌رو، این گروه از متجددان

مدرس و استبدادستیزی در تاریخ معاصر ایران ۱۵۳

کوشیدند با توجیه‌های به‌ظاهر علمی و غیرعلمی از استبداد رضاخان، بر افکار نسل جوان و آیندگان تأثیر بگذارند. و بسیاری از اعمال استبدادی او را به اطرافیان‌اش نسبت می‌دادند و او را همچنان رهبری مقتدر و اصلاح‌طلب می‌دانستند:

شاه (رضاخان) در اول سلطنت خوب کار می‌کرد. از سال ۱۳۰۹ به بعد، قدری در محاصرهٔ چاپلوسان قرار گرفت که به‌نام او هزاران اعمال (را) مرتکب می‌شدند.^(۱) (واسعی، ۱۳۷۷: ۵، به نقل از ایرج افشار، مصدق و مسایل حقوق و سیاست، ۱۳۷)

کسروی در سال ۱۳۲۱ که دیگر سایهٔ شمشیر استبداد را بر سر خود نمی‌دید در مقالاتی، ضمن ارج نهادن به اقدامات شاه، از برخی اعمال او انتقاد کرد؛ ولی از نسل جوان روشنفکر می‌خواست که در ارزیابی اقدامات رضاخان، اوضاع آن زمان را در نظر داشته باشند: روشنفکران جوان ما به‌آسانی قادر به فهم دورهٔ پادشاهی رضاشاه نبوده‌اند) و بنابراین شاید نتوانند در این باره داوری کنند. بلی؛ آنها نمی‌توانند، چون جوان‌تر از آن هستند که اوضاع آشوب و هرج و مرجی را که به ظهور مستبدی مانند رضاشاه منجر شده بود، به‌یاد آورند. (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۹۲)

شاید به صورت دقیق و روشن دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، چگونگی به سلطنت رسیدن رضاشاه و اعمال و هنجارهای سیاسی او را تبیین کرده باشد. دکتر مصدق که پس از بیست سال دوباره به صحنه سیاست بازگشته بود و به‌عنوان نمایندهٔ اول مردم تهران وارد مجلس چهاردهم شده بود، در اولین نطق خود که به مخالفت با اعتبار نامه سیدضیاءالدین پرداخته بود، اشاراتی دربارهٔ دیکتاتوری رضاخان کرده است:

«نظریات من در عدم صلاحیت آقا [سید ضیاءالدین] و طرز انتخابشان معلوم شد ولی ممکن است کسانی که از دورهٔ دیکتاتوری انتقادات کلی نموده و بازخواهان آند اینطور اظهار کنند که مملکت محتاج باصلاح است و از خود گذشته هم کسی نیست پس باید با آقا [سید ضیاءالدین] موافقت نمود که ما را شاه به راه ترقی هدایت کند. جواب آنها این است که جامعه را با قوه می‌شود اصلاح کرد قوهٔ اخلاقی که مخصوص پیغمبران و خوبان است و قوهٔ مادی - ما که از نیکان نیستیم پس آقا باید بگوید که با کدام قوه می‌تواند خود را به مقصود رساند؟ آیا کسی هست بگوید مرکز انکاء آقا ملت ایران است؟ خاطر دارم سردار سپه رئیس‌الوزراء وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک و دولت‌آبادی و مخبرالسلطنه و تقی‌زاده و علاء اظهار کرد که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سروکار دارد. آنوقت نمی‌شد در این باب حرفی زد ولی روزگار آن را تکذیب کرد و

به خوبی معلوم شد همان کسی که او را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد. دیکتاتور با پول ما و بضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد، املاک مردم را ضبط و فساد اخلاقی را ترویج و اصل ۸۲ قانون اساسی را تفسیر نمود و قضات دادگستری را متزلزل کرد. برای بقاء خود قوانین ظالمانه وضع نمود - چون به کمیّت اهمیت می داد بر عده مدارس افزود و به کیفیت عقیده نداشت سطح معلومات تنزل کرد کاروان معرفت به اروپا فرستاد نخبه آنها را ناتوان و معدوم کرد، اگر به تدریج که دختران از مدارس خارج می شدند حجاب رفع می شد چه می شد رفع حجاب از زنان پیرو بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟! (کی استوان: ۱۳۲۷، ۳۳)

دکتر مصدق در همین نطق، دوباره فرمایشی بودن انتخابات در زمان رضاخان به مورد آیت الله مدرس اشاره کرده است: «معروف است که بعد از خاتمه انتخابات مرحوم «مدرس» که از رئیس شهربانی وقت پرسید که در دوره ششم من قریب ۱۴ هزار رأی داشتم در این دوره [هفتم] اگر از ترس شما کسی به من رأی نداد پس آن رأی که من بخودم دادم کجا رفت! - این است مختصری از مفصل انتخابات آن دوره و ادوار بعد». (همان، ۳۳)

ب. مدرس، رهبر نهضت ضد دیکتاتوری

با این تحلیل می توان رضاخان را پایه گذار دیکتاتوری شبه مدرن در ایران معاصر دانست. در واقع، مشروطه خواهان غرب گرا، هنگامی احساس کردند مبارزاتشان به ثمر نشسته است که شاهد به قدرت رسیدن رضاخان شدند؛ سلطه نوینی که خود مشروطه خواهان غرب گرا نیز در تحققش نقش مستقیم داشتند، حتی آن هنگام که مقدمات به قدرت رسیدن رضاخان (کودتای ۱۲۹۹ هـ. ش.) تدارک دیده می شد. اینان از اینکه لقب دیکتاتوری به آنان داده شود، هیچ پروایی نداشتند، به طوری که سیدضیاء طباطبایی پس از کودتا در ملاقات با احمدشاه از او می خواهد لقب دیکتاتوری به وی بدهد (غنی، ۱۳۷۸: ۲۰۲). اما در تقابل با آن نمونه هایی از مقاومت و ستیز با دیکتاتوری رضاخان و آزادی خواهی بروز کرد که مرحوم مدرس یکی از نمادهای برجسته آن بود. در ادامه نمونه هایی از مبارزه شهید مدرس با دیکتاتوری رضاخان ذکر می شود.

۱. مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹/۱۲۹۹

مخالفت مدرس با قرارداد ۱۹۱۹/۱۲۹۹ و ثوق‌الدوله با انگلیس، بر مبنای خصلت ظلم‌ستیزی او بود. حوادث بعد از انقلاب مشروطه، نه تنها مملکت را به سوی آرامش سوق نداد بلکه چشم طمع بیگانگان بر ایران را بیش از پیش گشود. در این میان، انگلیسی‌ها بیش از دیگر قدرت‌های آن روزگار به ایران طمع می‌ورزیدند؛ زیرا با انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، روس‌ها گرایشی برای نفوذ در ایران، لااقل در آن مقطع زمانی نداشتند. ولی سفارت انگلیس سالیان درازی بود که بر گروه‌های سیاسی ایران سلطه یافته بود. حضور نظامیان بریتانیا در همه مناطق کشور نیز سلطه سیاسی و اقتصادی انگلیس را تشدید کرده بود. سرپرسی سایکس در ۱۲۸۴ — که کنسول بریتانیا در کرمان بود — تشکیل نیروی سواری از سربازان ایرانی را به سرکردگی افسران انگلیسی پیشنهاد کرده بود، تا مشکل امنیت را حل بکنند. (غنی، ۱۳۷۸: ۴۰)

با ازمیان رفتن همه رقیبان در عرصه بین‌المللی در نتیجه جنگ یا انقلاب، توجه انگلستان از آن پس یکسره معطوف به این امر شد که چگونه موقعیت انحصاری خود را حفظ کند. انگلیسی‌ها ابتدا کسب قیومت ایران از طریق کنفرانس صلح را در سر داشتند ولی چون مشکلات زیادی در راه این طرح بود، از آن صرف نظر کردند و در پی انعقاد معاهده‌ای برآمدند که به موجب آن ایران اختیار امور مالی، نظامی و خارجی خود را به بریتانیا تفویض می‌کرد.

سیروس غنی، لرد کرزن را که در ۱۹۱۹ م. عهده‌دار وزارت خارجه انگلیس شده بود، در عقد چنین قراردادی مؤثر می‌داند. او انگیزه‌های کرزن را چنین جمع‌بندی کرده است:

قرارداد ۱۹۱۹، چندین مؤلف داشت؛ ولی پدر فکری و نیروی پیشرو آن، کرزن بود. مشغله ذهنی کرزن در تمامی عمر، حفظ هندوستان و ازمیان بردن قطعی هرگونه تهدید آتی بود. تجاوزگر بالقوه — چه مطابق معمول روسیه باشد، چه آلمان درحین جنگ اخیر — برای او تفاوتی نمی‌کرد. بهترین راه این کار، ایجاد زنجیره‌ای از دولت‌های دست‌نشانده از مرزهای غربی هند در دریای مدیترانه بود. در این زنجیره مایل، ایران موقعیتی کلیدی داشت. اکثر کشورهای همسایه ایران در شرق و غرب در لیست تسلط بریتانیا بودند. ایران هنوز دعوی استقلال می‌کرد و می‌توانست باعث زحمت شود. کرزن طرح اصلی را ریخت و جزئیات را به گردن دیگران انداخت. (همان، ۴۷)

وثوق الدوله برای بار دوم در ۱۲۹۷ به صدارت رسید و انگلیس نیز از صدر اعظمی او راضی به نظر می‌رسید؛ زیرا او برای انجام چنین مطالباتی مناسب بود. به‌رغم موافقت شاه انتصاب وثوق الدوله با وجود مخالفت شدید مدرس، کار آسانی نبود. صمصام‌السلطنه با سرپیچی از فرمان شاه استعفا نداده بود و در حالی که هنوز خود را رئیس‌الوزرای وقت می‌دانست، وثوق مأمور تشکیل کابینه شد. (کمال‌زاده، ۱۳۶۳: ۱۰۱)

این معاهده میان سرپرسی کاکس - وزیر مختار انگلیس - و وثوق الدوله در نهم اوت ۱۹۱۹ میلادی منعقد و به‌موجب آن مقرر شد انگلستان استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم شمرد و مستشار به این کشور اعزام کند و قوای نظامی را سازماندهی کند و برای این منظور به دولت ایران وام دهد. (مکی، ۱۳۵۸-۵۹: ج ۲، ۱۴۹)

وثوق الدوله در سال‌های بعد پیوسته به اعتراض می‌گفت که او مصالح وطن را در نظر داشت و یگانه هدفش در حمایت از قرارداد ۱۹۱۹، حفظ تمامیت ارضی ایران و نگهداری وحدت و یکپارچگی کشور بود. او استدلال می‌کرد که ناگزیر بود تنها راه عملی را برگزیند. بعد کاری کرد که از سال‌ها پیش؛ یعنی از ۱۲۹۵ می‌دانست که کشور ورشکسته است و راه نجات آن همکاری نزدیک با بریتانیا است. (غنی، ۱۳۷۸: ۴۹)

علی مدرس دربارۀ ملاقات مدرس با نصرت‌الدوله - یکی از عاقدان قرارداد ۱۹۱۹ -

چنین بیان می‌دارد:

نصرت‌الدوله که در هنگام شکار، انفجار تفنگ دست راست او را مجروح و تا آخر عمر رعشه داشت؛ روزی در کریدور مجلس به مدرس برخورد. مدرس، انگلستان او را در میان دست خود گرفت و چنان فشرد که فریاد او بلند شد. سپس به او گفت: شازده (شاهزاده) دست راست تو با خوردن چند ساچمه چنین ضعیف و فرسوده شده، در حالی که دست چپ من با خوردن سر تیر تفنگ بازهم قوی و محکم است، می‌دانی چرا؟ نصرت‌الدوله پاسخ داد: نه آقا! نمی‌دانم. مدرس به او گفت: شازده! برای اینکه تو با این دست قرارداد را امضاء کردی و لاجرم از کار افتاد و رعشه گرفت. (مدرسی ۱۳۷۴: ۴۶۰-۴۵۹)

ملاحظه می‌گردد که مدرس هوشمندانه، از هر فرصتی برای ابراز مخالفت خود با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و افشای عاقدان آن - وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله - بهره می‌جست.

مدرس، رهبری مخالفت با این معاهده را به‌دست گرفت و مردم را به ضدیت با آن

مدرس و استبدادستیزی در تاریخ معاصر ایران ۱۵۷

ترغیب کرد. خانهٔ مدرس از جمله مراکز تجمع مخالفان قرارداد بود. اعلامیه‌ها و شبنامه‌های مخالف قرارداد در سراسر ایران منتشر می‌شد. بر اثر این مخالفت‌ها بود که درنهایت وثوق‌الدوله درحالی که نیمی از انتخابات ولایات را طبق خواسته خود انجام داده بود از مقام ریاست وزرایی برکنار شد. او تصمیم داشت به کمک نمایندگانی که دولت در انتخابشان دخالت مستقیم داشت، قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب مجلس برساند ولی مخالفت مدرس و مردم مانع از انجام این کار شد و کابینهٔ او سقوط کرد. شکست قرارداد در واقع شکست سیاست انگلیس در ایران بود (مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳: ۵۰). مدرس عقد چنین قراردادی را ناشی از جسارت وثوق‌الدوله می‌دانست؛ که اگر جسارت نداشت، مرتکب چنین خیانتی نمی‌شد. مدرس به وثوق‌الدوله پیغام داد که «اگر قرارداد توسط مجلس لغو شود، همیشه متضرر و منفور و از سیاست دور خواهید بود و اگر قرارداد عملی شود و انجام گیرد، دیگر انگلیس به شما کاری ندارد و برای رضایت ملت ایران شما را فدا خواهد کرد.» (مکی، ۱۳۵۸-۵۹: ۱۵۶)

طرفداران قرارداد، بارها با مدرس گفت‌وگو کردند تا او را از مخالفت باز دارند. به گفتهٔ

مدرس:

هی می‌آمدند پیش من و می‌گفتند این قرارداد کجایش بد است، کدام یک از موادش بد است؛ هر کجایش بد است، موردش را ذکر کنیم تا برویم آن را تغییر بدهیم. من جواب می‌دادم: آقایان! من رجل سیاسی نیستم؛ یک نفر آخوندم و از امور سیاست سر در نمی‌آورم. اما آن چیزی که می‌فهمم بد است، آن ماده‌اش است که می‌گوید ما استقلال ایران را به رسمیت می‌شناسیم. این مثل این است که یکی به من بگوید سیادت تو را می‌شناسم... لیکن اگر کسی خوب بررسی می‌کرد و روح آن قرارداد را می‌فهمید و چنین استنباط می‌کرد و او این بود که ایران تمامش مال ایرانی است، مالش، حالش، حیثیتش، همه چیزش متعلق به ایران است. فقط این قرارداد در دو چیزش دیگری را شرکت می‌داد: یکی پولش و یکی قوه‌اش. این روح قرارداد بود. من مخالف بودم، من مخالفت کردم... (ترکمان، ۱۳۷۴: ۱۰۱)

۲. آزادی خواهی مدرس

ظهور دیکتاتوری مدرن، با حضور فعال عالمی پرهیزگار و دلسوختهٔ دین و ملت در

عرصهٔ جامعه و سیاست ایران مقارن است. در این مقطع، فعالیت سیاسی و اجتماعی آیت‌الله سیدحسین مدرس به اوج خود رسید. او که در اصفهان از فعالان مبارزه با استبداد و مدافع مشروطه‌خواهان و آزادی بود، کارش را در تهران با نمایندگی (در کسوت مجتهدان طراز اول منتخب) در مجلس شورای ملی پیگیری کرد. شجاعت و ایستادگی مدرس در صحنهٔ سیاسی، از زمان برگزاری انتخابات سومین دورهٔ قانونگذاری که دولت برای اتمام آن تمایلی نداشت، چشمگیرتر شد. مدرس با این خواسته دولت به شدت مخالفت کرد و آن را مغایر با قانونی اساسی دانست. به‌نوشتهٔ ملک‌الشعراى بهار:

مرحوم سید مدرس در نجف اشرف و اصفهان تحصیل کرده بود. او در آغاز مشروطیت در اصفهان توقف داشت و به هواداری مشروطه مشهور بود و از طرف علمای نجف، جزو «طراز اول» معین شده بود^(۳). روزی که وکلای مجلس برای شرکت در مجلس دوم از اصفهان به طرف تهران حرکت می‌کردند، دیده شد که سیدی ضعیف اسباب‌های ساده و مختصر خود را در گاری تک‌اسب نهاده و خود هم بر آن مرکب ساده سوار شده، برای شرکت در مجلس به طرف تهران حرکت کرد. این مرد عجیب، «سیدحسین مدرس» بود! به تهران آمد و در مجلس دوم جزو حزب اعتدال بود. در بین مجلس دوم و سوم، در دیکتاتوری ناصرالملک، در یکی از مجالس عمومی که دولت و نایب‌السلطنه به‌منظور سیاسی تشکیل داده بودند، سیدحسین مدرس نطق کرد که مجلس به آن بزرگی برهم خورد. نطق او به هواداری قانون اساسی و برضد خیال ناصرالملک بود. مرحوم سپهسالار تنکابنی در مجلس به مدرس حمله کرد و مدرس به تعرض از مجلس برخاست و مجلس تق‌ولق شد؛ و خواستند او را توقیف کنند که میسر نشد. از این رو، شهرت سیاسی مدرس شروع شد و در انتخابات تهران وکیل شد و وارد مجلس سوم (۱۳۳۲ هـ. ق. / ۱۲۹۳ هـ. ش.) گردید. (بهار، ۱۳۷۵: ج ۱، ۱۳۴)

رضاخان هر قدر که به قدرت نزدیک‌تر می‌شد، سنگینی و خطر مبارزهٔ ضد استبدادی مدرس را بیشتر احساس می‌کرد. او از همان ابتدای اقدام برای تصاحب قدرت کاملاً دریافته بود که مهمترین مخالفش، آیت‌الله مدرس است. از این رو، ابتدا سعی کرد او را با خود همراه سازد؛ چنانکه بهار نقل کرده است:

مرحوم مدرس به خود من بعدها می‌گفت: در آن اوقات، رضاخان نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق‌الدوله هم صحبت کردم و او به من توجهی نکرد. حاضریم با شما کار کنم و همدست شویم و به این اوضاع خراب خاتمه دهیم. چه، می‌ترسم ایران بالشویک

شود. (همان، ۶۱)

رضاخان تنها مدرس را رقیب هم‌وزن خود می‌دید و به‌خوبی می‌دانست که با او نمی‌تواند کنار آید. همسر تیمورتاش درباره یکی از گفت‌وگوهای که میان مدرس و رضاخان در منزل تیمورتاش انجام شده بود، می‌گوید:

جلسه دوم به‌فاصله ده شب دیگر تشکیل شد. این بار از مذاکرات داخل اتاق چیزی نفهمیدم؛ ولی وقتی که از اتاق بیرون آمدند، شنیدم رضاخان به مدرس گفت: در ایران دو مرد وجود دارند؛ حیف که نمی‌توانند با هم کار کنند. مدرس گفت: ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی / کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است / به گورستان است... و هر دو با گلایه از همدیگر جدا شدند.^(۳)

وقتی رضاخان با مخالفت مدرس روبه‌رو شد، از او پرسید که از او چه می‌خواهد؛ و مدرس با شجاعت و قاطعانه خواهان نبود و کناره‌گیری رضاخان شد.

هفتم مرداد ۱۳۰۳، روز استیضاح دولت سردار سپه توسط مجلس شورای ملی، صحن مجلس شاهد درگیری رضاخان و هوادارانش با مدرس و اقلیت استیضاح‌کننده بود. مدرس، رضاخان و دولت را در سه مورد به استیضاح کشید. متن استیضاح مدرس از رئیس‌الوزراء (رضاخان سردار سپه) به این شرح بود:

این جانبان راجع به موارد ذیل از آقای رئیس‌الوزراء استیضاح می‌نمایم:

۱. سوء سیاست نسبت به داخله و خارجه.
۲. قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به مجلس شورای ملی.

۳. تحویل ندادن اموال مقصران و غیره به خزانه دولت (مدرس و مجلس، ۱۱۳).

رضاخان به‌رغم آنکه طرفدارانش در مجلس اکثریت داشتند، به‌شدت از استیضاح می‌هراسید؛ چرا که رهبری استیضاح‌کنندگان را سیدحسین مدرس برعهده داشت و او در هنگام نطق، کاملاً بر مجلس مسلط می‌شد و با شجاعت بی‌نظیرش بدون هیچ پروایی، همه اعمال و رفتار غیرقانونی سردار سپه را به‌گوش نمایندگان و مردم می‌رساند.

لحظه ورود به مجلس، هواداران سردار سپه شعار «مردم‌باد مدرس» سر دادند؛ و مدرس در حضور رضاخان فریاد زد: «زنده‌باد مدرس؛ مرده باد سردار سپه». رضاخان خشمگینانه (گویا) گوی مدرس را فشرده و فریاد برآورد: «آخر تو از جان من چه می‌خواهی؟!»، مدرس

با لهجه اصفهانی گفت: «می‌خواهم که تو نباشی»؛ رضاخان با غضب به مدرس گفت: «شما محکوم به اعدام هستید. شما را از بین خواهم برد». (رحمتی، ۱۳۸۶: ۱۶)

حسین مکی که خود شاهد دیکتاتوری رضاخان بود، مبارزه مدرس علیه دیکتاتوری نوین را چنین توصیف کرده است:

یکی از شجاعان دوره چهارم، سیدحسن مدرس بود که در این دوره علاوه بر مقام نایب‌رئیس اول مجلس، لیدر اکثریت مجلس هم بود و چنانکه بعد خواهیم دید، در کابینه قوام‌السلطنه و کابینه‌های بعدی، وظایف بسیار مهمی را برعهده گرفت به گونه‌ای که در تاریخ سیاسی قرون اخیر ایران، سطور پرافتخاری را اشغال کرده است؛ زیرا مدرس از جمله کسانی بود که برای جلوگیری از قدرت روزافزون و خطرناک سردار سپه با رفقای همدست خود، نقش‌های بسیار خطرناکی را بازی کرد که در نتیجه به قیمت خون او تمام شد، به این معنا که پس از سالیان دراز در زندان و تبعید به سربردن، بالأخره شربت شهادت نوشید و با کفی خونین، به خاک تیره این سرزمین مدفون شده است.^(۴)

عبدالله مستوفی، از یکی از گفتگوهایش با آیت‌الله مدرس، گزارشی خواندنی آورده است. به‌زعم او، این همه شدت برخورد مدرس با رضاخان زیاد بود؛ و در اوضاعی که مملکت در هرج و مرج به‌سر می‌برد، صلاح نبود که با رضاخان درافتاد و مانع فعالیت او شد. مدرس در این گفت‌وگو او را به عاقبت‌اندیشی و درک سرانجام کار رضاخان دعوت کرد و از علت مخالفت‌هایش با رضاخان سخن گفت.

مستوفی اعتراف می‌کند که در برابر استدلال قاطع مدرس، چیزی برای گفتن نداشته چنین آورده است:

معلوم است سوسیالیست‌ها هم برای کارچاقی سردار سپه در نوبت خود بی‌میل نبودند که مدرس را آرام کنند، تا کار به جاهای نازک‌تر نکشد. در یکی از مذاکرات سران حزب، که من هم حاضر بودم، در اطراف ضدیت مدرس، و در افتادن سردار سپه و نتایج آن برای کشور، هر کس چیزی می‌گفت؛ و البته بیشتر، جانب مضر این پیش‌آمد احتمالی را گنده می‌کردند. ولی همگی، حتی من، معتقد بودیم که حیف است این مرد فعال با جریزه از بین برود. رفقای خوب، چون سابقه مرا با مدرس می‌دانستند، به من پیشنهاد کردند بروم با او صحبتی کنم، شاید از شدت مخالفت او کاسته شود. بعد از ظهر فردای آن روز، به منزل سید رفتم... به او گفتم: تصور نمی‌کنید برای متنبه‌شدن سردار سپه این اندازه اقدام کافی باشد؟ گفت: خیر، باید لامحاله دستش از ریاست وزراء کوتاه شود! گفتم در این شش‌هفت‌ماهه ریاست وزرایش خوب کار کرده، و قدرت و عظمت قشون را خیلی زیاد

نموده، و به واسطه عظم و اعتباری پیدا کرده‌اند که نظیر آن را مدت‌ها است در این کشور کسی ندیده است. حیف است این قدرت و اختیار و وحدت و مرکزیت از بین برود، و هرج و مرج و مزیت‌های سابق، جانشین آن بشود. امروز، به واسطه قدرت و مواظبت این مرد و مرکزگرفتن حکم دولت، هر تصمیمی در هر قسمت از کارها بگیرند، روی کاغذ نمی‌ماند و فوراً اجرا می‌شود. حکام و عمال از او ملاحظه دارند، کارها به لاقیدی و بی‌اعتنایی و سرهم‌بندی واگذار نمی‌شود، و نظم و حسابی در کار آمده است... سید گفت: سگ هر قدر هم خوب باشد، همین که پای بچه صاحبخانه را گرفت، دیگر به درد نمی‌خورد، و باید از خانه بیرونش کرد. دیدم این مرد نطق، با یک ضرب‌المثل دهاتی، همه دلیل‌های حلی قضیه، که من آورده بودم، و خیال داشتم بازهم مقداری بر آن بیفزایم، گفته و نگفته همه را از پایه خراب کرد و روی هم ریخت! ولی من مأیوس نشدم، و از راه نقضی مقصود خود را دنبال کردم و گفتم: توجه می‌فرمایید که بیرون کردن او چه زحمتی دارد. سیمیتکو^(۵) هنوز چشم طمعش از کردستان برداشته نشده، و با وجود عده قوای دولتی، هر روز از خاک کردستان عراق به خاک ایران در تک‌وتاز است. اشراری که به واسطه قدرت این مرد در همه جا ساکت شده‌اند، هنوز ریشه و مایه شرارات را از دست نداده‌اند. هنوز هم در لرستان سرجناب‌هایی که مثل مار زخمی مترصد وقت مناسب‌اند، زیاد هستند و اجمالاً ما کارهای زیادی داریم، که هنوز به آنها دست نزده‌ایم. بیست سال از مشروطه می‌گذرد؛ ما جز به این یکنفر، که از هر حیث مواظب همه چیز و همه جا هست، هیچ برنخورده‌ایم. بفرض، به قول شما، این سگ را به این جرم از خانه رانندیم، کسی را داریم جای او بگذاریم؟ از همه گذشته، با این نغمه‌های وحشی که از قشون جنوب و شمال و شرق و غرب می‌رسد و به یکدیگر دستور تمرد می‌دهند و همدیگر را اغوا می‌کنند، چه می‌خواهیم کرد؟ چیزی که باقی داریم، همین یک کار است، که اینها دو دسته شوند، و جنگ داخلی راه بیفتد، یا همه با هم متحد شوند و ملت را با اسلحه خودش زیر پا کنند، و...

سید مجال نداد که من باقی ادله نقض خود را بیاورم؛ حرف مرا قطع کرد و گفت: به همین جهت است که من معتقد شده‌ام ریشه این فساد را هرچه زودتر باید کند؛ «آخر آدم باید جرأت بکند بیست تا سوار دست یکی بسپرد، و از یاغیگری او در امان باشد؟! مرغی را که دم صبح شغال خواهد بُرد، بگذارید سرشب ببرد. لامحاله از کشیک‌کشی تا صبح خودتان را راحت کرده‌اید!». دانستم که سید در این امر کاملاً رادیکال است، و منطق و طرز فکرش در این زمینه قوت گرفته است؛ که با هر بیانی از منظور اصلیش نخواهد گذشت. با هم به اتفاق آمدیم. یک استکان چای برای من ریخت و بعد از صرف چای از هم جدا

مستوفی، مدرس را در میدان مبارزه با استبداد تنها و بی‌یاور می‌داند. او بر طبیعت استبدادی و پرشتاب رضاخان واقف است و می‌داند که هنوز رضاخان همهٔ سازوکارهای لازم دیکتاتوری را به چنگ نیاورده است که خواست خود را به شکل قانونی تحقق بخشد. نظمیه و عدلیه در اختیار او نبود که منویات او به‌طور دلخواه برآورده شود (همان، ۳۷۶).

با وجود این، فقط مدرس را مرد میدان مبارزه با استبداد رضاخانی می‌دانست. مستوفی بعد از گزارش گفتگوش با آیت‌الله مدرس، اعتراف می‌کند که «از میان اشخاص صاحب‌رأی و ارباب حل و عقد، فقط این یک‌نفر، مدرس، این‌طور فکر می‌کرد و افکار باقی آنها از قماش همان چیزهای حل و نقضی بود که من به مدرس گفته بودم.» (همان، ۶۰۵). در واقع، آن باقی در فکر و نظر، آزادی‌خواه بودند، نه در عمل و میدان مبارزه. آن باقی، ظلم و تجاوزهای رضاخان را می‌دیدند و جز سکوت کار دیگری نمی‌کردند و همو افزوده است:

آزادی‌خواهان، که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، اقدامات بی‌رویهٔ او (رضاخان) را می‌دیدند، ولی همین‌که بی‌دقتی و هرج و مرج ادوار گذشته را که در تمام شئون کشور حکمفرما بود، به‌یاد می‌آوردند، این بی‌رویه‌گی‌ها را که اکثر، از قبیل تعدی شخص واحد هم بود، به‌چیزی نشمرده، سکوت اختیار می‌کردند. به عقیدهٔ من، تمامی تجاوزات آیندهٔ سردار سپه، بر اثر همین سکوت آزادی‌خواهان واقعی در این روزها، و همین سکوت بی‌مورد بود، که سبب تجری او شده، روزبه‌روز بر اعمال مستبدانهٔ او افزود و کار جلوگیری او را مشکل کرد. در صورتی‌که در این وقت با کمال سهولت ممکن بود لجام او را به‌دست بگیرند، که در آینده بی‌رویه‌گی‌های بزرگ‌تری از او سرزنند؛ ولی کاری را که خدا بخواهد، اسباب آن را فراهم می‌کند. (همان، ۳۷۷)

مدرس سیاستمداری بود که در عرف زمان و مکان خود نمی‌گنجید، چرا که همیشه قادر بود پایبندی به اصول (ملی و مشروطه) را با واقع‌بینی سیاسی و تشخیص گزینه‌ها و تنگناها در هر شرایطی همراه کند. مدرس برخلاف بسیاری از سیاستمداران روزگارش هیچ تماسی با سفارت‌های خارجی نداشت و مستقیم با نیروهای داخلی گفت‌وگو می‌کرد. سال‌ها بعد سرپرسی لورن، وزیر مختار وقت انگلیس در ایران با اینکه مدرس را از نزدیک نمی‌شناخت و مواضع سیاسی‌اش را نمی‌پسندید، او را «سخنگوی مردم» و در عین حال «نماینده مشروطیت» توصیف می‌کرد.

شهید مدرس با ظلم و استبداد از ناحیهٔ هرکس و هر مرجعی مخالفت و با صراحت و

مدرس و استبدادستیزی در تاریخ معاصر ایران ۱۶۳

شجاعت در برابر آن ایستادگی می‌کرد. وی برخی از پدیده‌های اجتماعی آن روزگار را از همین منظر، آسیب‌شناسی کرده است. برای مثال، او با توجه به رابطه مهاجرت و ظلم حاکم بر مملکت، به سفرش به اسلامبول اشاره کرده که در آنجا ایرانیان مهاجر زیادی را دیده است که اغلب آنان بر اثر ظلم و استبداد به آنجا پناه آورده‌اند. او این تحلیل را در دوره ششم مجلس شورای ملی برای نمایندگان بازگو کرده است:

من در مسافرت‌هایی که کرده‌ام، همه جا عده زیادی مهاجرین ایرانی دیده‌ام. در اسلامبول می‌گویند هشتاد هزار نفر ایرانی هست. در قونیه رفته‌ام از یک دکانی چیزی بخرم؛ صاحبش ایرانی بود. در داخله ایران هر جا مسافرت کرده‌ام، غیرایرانی ندیده‌ام و خیلی به ندرت اتفاق افتاده است که یک نفر غیرایرانی باشد. علت این همه معلوم است: مردم از جای خراب مهاجرت کرده، به جای آباد می‌روند نه از جای آباد به جای خراب. در مسافرت از سلیمانیه به اسلامبول، در اغلب جاها مهاجرین ایرانی می‌دیدم؛ از علت مهاجرت آنها سؤال می‌کردیم: یکی به واسطه تعدیات مأمورین بود، یکی به واسطه ظلم و تعدی بود و همچنین. البته باید برای کسانی که بخواهند وارد ایران شوند، یک مقرراتی قائل شد ولی ما باید نقطه نظرمان را این قرار بدهیم که ایرانی مهاجرت نکنند و آن هم که کرده است، برگردد. (مکی، ۱۳۵۸-۵۹: ج ۲، ۷۶۵)

۳. استقلال خواهی

مدرس عقد این‌گونه قراردادها با قدرت‌های استعماری را نوعی تمایل به آن قدرت‌ها و ازدست‌دادن رنگ ایرانی می‌دانست. او با هر اقدامی که موجب زوال رنگ ایرانی شود، مخالفت می‌کرد. از این رو، طی نطقی در مجلس چهارم (۱۳۰۰)، یکی از دلایل مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ را همین مسئله (زوال رنگ ایرانی) اعلام کرد:

ما یک ملتی هستیم فقیر، ضعیف؛ باید بی‌طرف باشیم و هیچ رنگی نداشته باشیم. صریحاً عرض می‌کنم: بنده که مخالف با آن کابینه و ثوق‌الدوله بودم، برای این بود که قرارداد را مضر می‌دانستم. تمایل از برای ما مضر است... اشخاصی رنگ پیدا کردند. آمدند و گفتند عقیده ما، تمایل به سیاست انگلیس است و شاید یکی پیدا شود و بگوید عقیده سیاسی من روس است. ما برضد همه هستیم. ایرانی مسلمان باید مسلمان و ایرانی باشد... هر رنگی غیر از این داشته باشد، دشمن دیانت ما، و دشمن استقلال ما است. (ترکمان، ۱۳۷۴: ۵۳)

مرحوم دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی به تفصیل دربارهٔ این قرارداد شوم و زبان‌های اقتصادی و نظامی و فرهنگی آن صحبت کرده و بر پایهٔ اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا و بایگانی‌های معتبر دیگر، قصد اصل دولت انگلستان را برملا ساخته است. با بررسی دقیق آن اسناد به‌خوبی آشکار می‌شود که قیام مردم علیه قرارداد ۱۹۱۹ خاستگاه اصیل میهنی و ملی داشته است (شیخ‌الاسلامی ۱۳۶۸، فصل‌های سوم تا ششم)

مخالفت شهید مدرس با قرارداد ۱۹۱۹، برمبنای اصل محوری و استقلال‌خواهی در اندیشهٔ سیاسی او است: مقابله با هرگونه حضور و نفوذ بیگانگان به‌ویژه قدرت‌های بزرگ غربی در ایران. هرگونه سلطه‌طلبی و استعمار قدرت‌های خارجی، زمینه‌ای برای تشدید ظلم و استبداد در ایران بود؛ زیرا این‌گونه قدرت‌ها همواره سعی می‌کردند افرادی را به قدرت برسانند که از سویی به حفظ و تأمین منافع نامشروع بیگانگان وفادارند و از سوی دیگر در برابر ملت، رویه‌ای مستبدانه و ظالمانه در پیش می‌گیرند. از این‌رو، کوتاه کردن دست اجانب در ایران، مقدمه‌ای ظلم‌ستیزی و تأمین آزادی‌های مردمی بود. در مجلس چهارم مدرس رهبر اکثریت و نایب رئیس اول بود، سردار سپه در مقام وزیر جنگ سعی می‌کرد بودجه و قوای نظامی را در اختیار خود گیرد و در این‌باره نیز همیشه با مخالفت مدرس روبه‌رو بود. جریان مجلس و نطق مدرس در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ در شهر غوغایی برپا کرد لذا سردار سپه در ۱۳۰۱ افسران قزاق را در وزارت جنگ احضار و اعلان استعفا کرد تا آنان را وادارد که مجلس را تهدید کنند. قوام‌السلطنه استعفا داد و مستوفی‌الممالک مأمور تشکیل کابینه شد. مدرس معتقد بود که مستوفی نخواهد توانست در مقابل تمایلات سردار سپه مقاومت کند. مدرس دولت مستوفی را نسبت به رویهٔ دولت در سیاست خارجی استیضاح کرد. نطق او در این‌باره حاوی فلسفهٔ سیاسی موازنهٔ منفی و توازن عدمی او است. متن استیضاح مدرس از دولت مستوفی‌الممالک:

«مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه... اینجانب از رویه دولت در سیاست خارجی استیضاح دارم. فی ۲۳ شهر شوال ۱۳۴۱. مدرس» (مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳: ۸۷)

مدرس، یک‌بار رضاخان را از نزدیک شدن به انگلیس بازداشت. همسر تیمورتاش

می‌گوید:

در آن ایام که رضاخان بیش از چند ماهی نبود که به سلطنت رسیده بود، یک شب... منزل ما آمد و در اتاق با تیمورتاش، همسر، صحبت می‌کرد که مدرس... وارد شد... شنیدم که مدرس به رضاخان گفت: تو سرباز خوبی هستی و می‌توانی از مرزها مواظبت کنی، ولی به درد سلطنت نمی‌خوری.

همسر تیمورتاش همچینین از قول شوهرش می‌گوید:

در این دیدار، مدرس به رضاخان پیشنهاد کرد: من خیر و صلاح تو را می‌خواهم. دست از این کارها بردار و کار مردم را به خودشان واگذار کن. صلاح تو نیست که با خارجی‌ان ارتباط داشته باشی. آنها منافع خود را می‌خواهند و روزی که تو سودی برای آنها نداشته باشی، یک لحظه هم تو را نمی‌خواهند. رضاخان گفت: من به انگلیسی‌ها قول داده‌ام. اگر خلاف قول خود رفتار کنم، مرا نابود خواهند کرد... (رحمتی، ۱۳۸۶: ۲۱)

مدرس که می‌دانست رضاخان در سرسپردگی برای انگلیس و حفظ منافع نامشروع آن کشور، مصمم و قاطع است، مبارزه و مخالفتش را با او شدیدتر کرده بود. او در جایی، آشکارا، یکی از دلایل مخالفت با رضاخان را بیان کرده و گفته بود:

اختلاف من با رضاخان، برسر حکومت و عمامه و این مسائل جزئی از قبیل نظام اجباری نیست. من درحقیقت با سیاست انگلستان که رضاخان را عامل اجرای مقاصد استعماری خود در ایران قرارداده است، مخالفم. من با سیاست‌هایی که آزادی و استقلال ملت ایران و جهان اسلام را تهدید می‌کند، مبارزه می‌کنم و راه و هدف خود را هم می‌شناسم.^(۶)

بریتانیا در سال ۱۳۰۱ ه. ش، وزیر مختار جدید خود در ایران سرپرسی لورین را منصوب کرد، که وظیفه اصلی شناسایی شخصی سرسپرده و کارآزموده برای تصاحب حکومت در ایران، بود. لورین در ملاقات‌هایی که با رضاخان داشت، به این نتیجه رسید که او همان شخص مورد نظر است. پیام‌هایی که لورین برای بریتانیا می‌فرستاد، موهبتی برای ما شد؛ چون با حیثیتی که امروزه دارد، تنها کسی است... که جلوی دسایس و تحریکات عناصر طرفدار بلشویک‌ها را گرفته است که به‌علاوه «در اوضاع کنونی ایران، همه به ساز رضاخان می‌رقصند و او بهترین تضمین حراست از منافع مشروع ما است... و ما باید مزایای دوستی او را درک کنیم». لورین می‌نویسد: «اگر رضاخان برود، ثبات هم می‌رود». (غنی، ۱۳۷۸: ۲۷۷)

او در گزارشی دیگر برای وزارت خارجه انگلیس نتیجه می‌گیرد که «رضاخان یگانه عامل نسبتاً پایدار در وضعیت کلی اینجانب است و ناپدیدشدن او از صحنه تقریباً به‌طور مسلم

پیش درآمد شیوع پاره‌های نفوذهای ضد امپراتوری بریتانیا و دست‌اندازی‌های نامطلوبی خواهد شد که می‌تواند تمامی مسئله ایران را از نو به صورتی حاد پیش آورد.». (همان، ۲۸۳)

لورین در گزارشی دیگر، ضمن برشمردن توانایی‌ها و خصلت‌های استبدادی رضاخان، رضاخان را برای انگلیس معتمدتر از قوام‌السلطنه می‌خواند:

هرگاه ما این راه را پیش گیریم، ناچاریم آن را تا آخر برویم و پیش‌بینی عواقب آن آسان نیست. رضاخان قدرت آن را دارد که رئیس‌الوزراء بشود؛ مجلس را ببندد و همچون یک دیکتاتور فرمان براند، حتی سلسله قاجار را براندازد. اقدام به هریک از این کارها، موانع سرراه او را از میان برمی‌داشت و صرف این امر که به هیچ‌کدام دست نزده است، این پندار را از بین می‌برد که گرایش وی چیزی جز جاه‌طلبی شخصی نیست. سه نخست‌وزیری که از هنگام ورود من تاکنون در ایران سرکار بوده‌اند (قوام‌السلطنه، مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک)، همه فاقد اهمیت بودند. قوام بهترین آنها بود و فعالیت‌های او چنان پیچیده و حيله‌گرانه بود که نمی‌شد به او اعتماد کرد که خط‌مشی روشنی را دنبال کند، مگر آنکه این کار آشکارا سود شخصی او می‌بود... (همان، ۲۸۴)

۴. استمرار شیوه‌های مبارزه

الف - خوب بودن کافی نیست

مدرس راه مبارزه با مستبدان و افراد دیکتاتورمنش را در انتخاب افراد مقتدر و شجاع برای مناصب حکومتی می‌دانست: فرد ضعیف، هر قدر هم خوب باشد، هرگز توانایی ایستادگی در برابر مستبدان را ندارد. بر همین مبنا بود که او با صدر اعظمی میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک که از رجال نیک آن روزگار به‌شمار می‌آمد، مخالفت ورزید. به‌زعم مدرس، در وضعیتی که شخص ظالم و مستبدی چون رضاخان برای تصاحب قدرت و سلطه مطلقه بر مملکت خیز برداشته است، به‌مصلحت نیست که شخصی مانند مستوفی‌الممالک برای تصدی رئیس‌الوزاری انتخاب شود. شرط رئیس دولت‌شدن، فقط خوب بودن نیست؛ بلکه او سیاست هم باید باشد. مدرس در اسفند ۱۳۰۱، نطقی تاریخی درباره برنامه دولت و علت مخالفتش با صدر اعظمی مستوفی ایراد کرد. او وظیفه و کالتی خود در مجلس را همین می‌داند:

ما تا این ساعت، به وظیفه و کالتی خود عمل کرده‌ایم و علت عدم موافقت این بوده که

مدرس و استبدادستیزی در تاریخ معاصر ایران ۱۶۷

موافقت با شخص رئیس دولت به ملاحظه بودن شخص رئیس دولت است و الا هیچ شبهه نیست که آقای رئیس‌الوزرای حالیه، آقای مستوفی‌الممالک، از اشخاص خوب و صالح و خدمتگذار این مملکت هستند. خوبی شخص غیر از تصدیق به بودن آن است. (مکی، ۱۳۵۸-۵۹: ج ۱، ص ۱۸۴)

مدرس در این نطق تاریخی، رجال سیاسی را به شمشیر تشبیه می‌کند. شمشیرها دو دسته هستند: یک دسته برای زینت و هنرورزی و یک دسته برای برندگی و کار با آن است. به زعم مدرس، در وضعیتی که مملکت در هرج و مرج به سر می‌برد و هر مستبدی میل به تصاحب قدرت دارد، با شمشیر زینتی نمی‌توان با او مقابله کرد بلکه باید شمشیر برنده در دست داشت. همان روز که مدرس نطق تاریخی خود را در مجلس ایراد کرد عده‌ای از نمایندگان در اتاق تنفس به مدرس اعتراض کردند؛ که چرا با برنامه دولت مخالفت می‌کند، مستوفی‌الممالک شخص وطن‌پرست درستی است، مدرس در پاسخ گفت: مستوفی مثل شمشیر مرصع و جواهرنشانی است که فقط روزهای بزم و سلام باید آن را به کمر بست؛ ولی قوام‌السلطنه مثل شمشیر برنده فولادی است که برای روز رزم باید در دست گرفت. امروز مملکت ما به شمشیر برنده فولادی نیاز دارد. نیز آورده‌اند که به مدرس گفته بودند: شما که آنقدر از قوام‌السلطنه بدتان می‌آید و با او مخالف بودید، حالا چرا این اندازه از او حمایت می‌کنید؟ مدرس گفته بود: سیاست این چیزها را ندارد؛ آن روز لازمش نداشتیم، امروز لازمش داریم. (همان، ۱۸۵)

ب - تقویت روحیه ایستادگی

مدرس خوب می‌دانست که استبداد با ایجاد رعب و ترس در دل رجال سیاسی مخالف، کار خود را پیش می‌برد. او این باور را در عمل نیز تجربه کرده بود؛ چنانکه چندین بار از ناحیه مزدوران رضاخان مورد تهاجم و ترور قرار گرفته بود. یک بار به هنگام رفتن به مدرسه سپهسالار (شهید مطهری فعلی) چند مهاجم به او هجوم آوردند. رضاخان که در این اوضاع به مازندران رفته بود، تلگرافی در احوال‌پرسی از مدرس فرستاد. مدرس در جوابش نوشت: «به کوری چشم دشمنان، مدرس نمرده است»؛ و وقتی برای بیرون آوردن گلوله‌های سربی، تحت عمل جراحی قرار گرفت، گفت: «انگلیسی‌ها اشتباه می‌کنند؛ آنان نمی‌دانند

جنایت سبب فتح و موفقیت نمی‌شود.» (گلی‌زواره، ۱۳۸۴: ج ۱، ۱۵۵). بنابراین، مدرس به خوبی می‌دانست که برای ایستادگی در برابر ظلم و استبداد، به تقویت روحیه مقاومت و شجاعت نیاز است؛ و بر همین اساس بود که نمایندگان مجلس را به اهمیت نقش و قدرت مجلس شورای ملی در چنین موقعیت حساس توجه می‌داد.

در جلسه ۱۴۸ مورخ ۱۲ مهر ۱۳۰۱، پس از اظهارات در پرده معتمدالتجار - نماینده آذربایجان - مبنی بر ناامنی و شکایت از حکومت نظامی و اظهار نگرانی از کارهای خلاف قانون و تحدید آزادی‌های فردی، اجتماعی و سیاسی شهروندان، مدرس پس از بیان قدرت مجلس شورای ملی، با اشاره به سخنان معتمدالتجار، چنین گفت:

امنیت؟ امنیت در مملکت است، منتهی به دست کسی است که اغلب ماها از او خوشوقت نیستیم. چرا در پس پرده حرف می‌زنید؟ مگر شما ضعف دارید؟ چرا حرف نمی‌زنید و دل خودتان را می‌لرزانید؟... ما که از رضاخان ترسی نداریم. چرا حرف خودمان را در پرده بگوییم؟ باید بدون ترس و بی‌پرده گفت: ما که قدرت داریم سلطنت را تغییر بدهیم، قدرت داریم رئیس‌الوزرا را عزل کنیم، رضاخان را هم تغییر می‌دهیم. کاری ندارد. وقتی تصمیم بگیریم و بنا شود، همچون قطعه‌قطعه‌اش می‌کنیم که کانه از مادر متولد نشده باشد. هر وقت تصمیم بگیریم، هر کاری می‌توانیم بکنیم. همین الآن تصمیم بگیرید رئیس‌الوزرا را بخواهید استیضاح کنید، عزلش کنید برود پی کارش، رضاخان هم همین طور، برود توی خانه‌اش بنشیند. دیگر چرا در پرده سخن می‌گویید؟ حکومت نظامی و چه و چه؛ اینها اهمیت ندارد، فوری عزلشان می‌کنیم. چرا و کلاهی این دوره سست عنصر هستند؟ آقایان! درمقابل قدرتی که مجلس شورای ملی دارد، هیچ چیز نمی‌تواند ایستادگی و مقاومت کند... آقایانی که اینجا نشسته‌اند، به منزله سی کرور نفوس هستند و همه‌گونه قدرت دارند، عزل کنند، نصب کنند... ما باید بدانیم صلاح چیست و فساد کدام است؛ و تعیین صلاح و فساد بکنیم... آقای وزیر جنگ یک محاسنی دارد و یک مضاری؛ منافع و مضارش را با هم بسنجید و الا تغییر او اهمیت ندارد... مجلس تغییر سلطنت می‌دهد، رئیس‌الوزراء تغییر می‌دهد، کارهای بزرگ دیگر می‌کند، اینکه اهمیت ندارد... (ترکمان، ۱۳۷۴: ج ۱، ۸۹)

بهار درباره بازتاب نطق تاریخی مدرس در مجلس گفته است: انعکاس غریبی در مجلس و در خارج از مجلس پیدا کرد و توجه همه طبقات و محافل را به خود جلب کرد؛ وزیر جنگ رضاخان را که تا آن موقع چنین انتظاری نداشت، نخست دچار نگرانی کرد، او را برانگیخت

که در مقابل مجلس عکس‌العمل نشان بدهد و چنین وانمود کند مقتضای وقت ایجاب چنان عملیاتی، که مورد ایراد مجلس است، می‌نمود و برای همیشه مجلس را تهدید کند. از این رو، سردار سپه روز شنبه ۱۳۰۱، بنابر اطلاع قبلی که داده بود، کلیه افسران نظامی را برای ساعت ۹ صبح به وزارت جنگ احضار و شخصاً نطق مفصلی به منظور تهدید مجلس و ذکر خدمات خود به ایران کرد. (بهار، ۱۳۵۷: ج ۱، ۲۳۵)

۵. مخالفت با جمهوری خواهی رضاخان

زمزمه جمهوری طلبی یک مرتبه به گوش‌ها می‌رسد و سردار سپه عاشق مقام سلطنت و فعال مایشاء جمهوری خواه می‌گردد و از سفارت انگلیس که امپراتوری است تبلیغات جمهوری تراوش می‌کند. عنوان جمهوریت در مجلس شورای ملی و در خارج انقلاب شدید در اذهان تولید می‌نماید. کشمکش میان سردار سپه و مخالفان او روز به روز بلکه ساعت به ساعت شدت می‌کند. سردار سپه و کارکنان او اصرار دارند که پیش از نوروز کار جمهوری تمام شود زیرا نمی‌خواهد محمدحسن میرزای ولیعهد در این نوروز سلام بنشیند. روز آخر برج حوت جمهوری طلبان به نمایندگان فشار می‌آورند که باید موضوع جمهوری مطرح و رأی گرفته شود و تصور می‌کنند که با وجود مذاکرات خصوصی که با نمایندگان پیرو سیاست سردار سپه شده اکثریت رأی موافق خواهند داد ولی نمی‌دانند که هیأت علمیه مجلس قوت اکثریت را به خود گرفته و جداً ایستاده است که موضوع نباید مطرح گردد و آقا سیدحسن مدرس سردسته هیأت مزبور در این موضوع در معنی سردسته تمام مخالفان سردار سپه و جمهوری خواهان شده علناً بر ضد این کار صحبت و اصرار می‌کند. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۵۲)

مدرس در همان نطق تاریخی در مخالفت با مستوفی‌الممالک، خود را بالاتر از رجال سیاسی پایتخت می‌داند و خطاب به نمایندگان مجلس می‌گوید:

بنده در شهر شما و مملکت شما معتقد به سیاست هیچ‌یک از رجال شما نیستم و هیچ رجلی را سراغ ندارم که از خودم بالاتر باشد. می‌شود جهل مرکب باشد، می‌شود مطابق با واقع باشد؛ و مقلد سیاست هیچ‌یک از رجال نیستم و هیچ رجلی از رجال مملکت چه اروپا رفته و چه نرفته را ندیده‌ام که دماغش بالاتر از دماغ من باشد. (مکی، ۱۳۵۸-۵۹)

تاریخ نشان داد که به راستی مدرس در این گفته خود جاه طلب نبود و مطابق واقع سخن می‌راند؛ زیرا در آن زمان که رضاخان شعار جمهوری خواهی را سر داد و عوامل خود را برای تبدیل حکومت از پادشاهی به جمهوری بسیج کرد، تنها مدرس بود که با این خواسته رضاخان مخالفت کرد. طرفداران مشروطه و آزادی خواهان غالباً به طرفداری از جمهوری خواهی رضاخان وارد صحنه شدند؛ اما مدرس از همان ابتدا شخصیت ریاکارانه و قدرت طلبانه رضاخان را به خوبی دریافته بود. حسین مکی در این باره، ماجرای جالبی را نقل کرده است:

هنگامی که سردار سپه سردرب میدان مشق (باغ ملی) را ساخته بود، در بالای هلال دو مجسمه کوچکی هم ساخته و نصب کرده بودند که هم از درون و هم از برون مجسمه رضاخان بوده، مثل اینکه دو مجسمه را در یک قالب ریخته، بعداً پشت آنها را به هم چسبانیده بودند. روزی یکی از طرفداران سردار سپه از مدرس پرسیده بود که ساختمان سردر میدان مشق چطور است. مدرس در جواب گفته بود: «مجسمه بالای سردر مثل رضاخان دورو می‌باشد.» (مکی، ۱۳۵۸-۵۹: ج ۱، ۱۸۹)^(۷)

به تعبیر مؤلف کتاب «مرد روزگاران»: این درست است که مدرس با تمام قوا برای درهم شکستن جمهوریت مبارزه کرد و کوشید و موفق هم شد، ولی این به معنی مخالفت مدرس با حکومت جمهوری واقعی به مفهوم اساسی آن نیست، بلکه مخالفت مدرس با جمهوری رضاخانی است که می‌رفت تا مانند پادشاهی او بر ملت مظلوم ایران تحمیل شود. این بود که مدرس در تمام عمر، مانند تمام شهدای راه آزادی و حرمت انسانها، با سلطه استعمار و استبداد در ستیز و پیکار بود با جمهوری فرمایش رضاخانی می‌جنگید، که در حقیقت جنگ او با امپراتوری انگلستان و سلطه بیگانگان بود و همانگونه که بعدها مشخص گردید، رضاخان مهره‌ای ضعیف و حقیر و عامل بی‌قدرت آنان در شهریور ۱۳۲۰ از کار درآمد. (مدرس، ۱۳۷۴:

(۷)

تجربه سیاسی روی کار آمدن حکومت‌های دیکتاتوری نشان می‌دهد که راه برای شکل‌گیری این گونه حکومت‌ها از طریق حکومت جمهوری هموارتر است. کناره‌گیری قیصر از سلطنت در آلمان، براندازی حکومت پادشاهی تزار روسیه و حکومت عثمانی و تبدیل هریک از آنها به حکومت جمهوری و تأسیس جمهوری‌های دیکتاتوری، نمونه‌ای از این

مدرس و استبدادستیزی در تاریخ معاصر ایران ۱۷۱

تجربه سیاسی است، چنانکه جمهوری آتاترک از این جهت برای رضاخان بسیار الهام‌بخش بود. این احتمال نیز داده شده است؛ که چه بسا رضاخان تصور می‌کرد که با اصل و نسب حقیرش نمی‌تواند شاه بشود (غنی، ۱۳۷۸: ۳۲۸). بنابراین، ایده جمهوری، خواست رضاخان را در تبدیل شدن به قدرت مطلقه به خوبی پاسخ می‌داد.

رضاخان برای تصویب جمهوریت در مجلس تلاش زیادی کرد تا انتخابات دوره پنجم زودتر برگزار شود و بالأخره افتتاحیه دوره پنجم مجلس در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ برگزار شد. مدرس می‌دانست که موضوع تشکیل جمهوری اگر به رأی گذاشته شود، اکثریت جمهوری خواه غلبه می‌کند و یگانه راه چاره آن بود که اخذ رأی حتی‌الامکان به تأخیر افتد به امید آنکه اتفاق نظر اکثریت از بین برود و در افکار عمومی خارج از مجلس تغییری رخ بدهد. (همان، ۳۳۲؛ همایون کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۸۳)

بر اثر این مخالفت، نزاع میان فراکسیون‌های مخالف و موافق با جمهوری در مجلس درگرفت. دکتر حسین بهرامی (احیاء السلطنه)، موقع را غنیمت شمرد و به تحریک تدین، سیلی محکمی به صورت سیدحسن مدرس نواخت به طوری که عمایه مدرس از سرش افتاد؛ اما صدای این سیلی مانند رعد نه تنها در تهران و اطراف منعکس و پراکنده شد؛ بلکه چون کبریتی که به انبار باروت برسد، چنان انفجاری در افکار و احساسات مردم پایتخت به وجود آورد، که نتیجه آن روز دوم فروردین ۱۳۰۳ معلوم شد و زمینه را برای مخالفت با جمهوری و حمایت از مدرس و تظاهرات عمومی و شاید انقلاب آماده ساخت. (مکی، ۱۳۵۸-۵۹: ج ۱، ۲۸۷)

این حادثه، تفرقه بیشتری در صفوف جمهوری خواهان پدید آورد؛ حامیان مدرس را در مجلس خشمگین کرد و مردم را ترساند و به خصومت واداشت. مسئله جمهوریت در آن ایام اولین گامی بود که امپراتوری انگلستان برای طرح تمرکز در ایران به آزمایش گذاشت، چه این طرح در ترکیه مطرح و به اجرا گذاشته شده بود. اقلیت به رهبری مدرس چنان توده‌های مردم را بر ضد جمهوری قلابی برانگیخت که سردار سپه و طرفدارانش که می‌گفتند «قاپطبه ملت جمهوری می‌خواهند» مجبور شدند بگویند «حالا که ملت جمهوری نمی‌خواهد ما هم از خرج جمهوری صرف‌نظر می‌کنیم» (مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳: ۹۱) رفته‌رفته

آشکار شد که میل رضاخان که نمی‌خواست تا عید کار را تمام کند، امکان‌پذیر نگردید. رضاخان محافظه‌کاری فطری مردم و به‌خصوص روحانیان را به‌درستی نشناخته بود. او در ۱۱ فروردین عازم قم شد تا طبق قرار قبلی با علمای عظام، که به عراق بازمی‌گشتند، تودیع کند. او با این سفر قصد اعلام وفاداری به اسلام و احترام به پیشوایان دینی را داشت. ضربه نهایی به جنبش جمهوری‌خواهی رضاخان، تغییر دستگاه خلافت عثمانی و تأسیس جمهوری لائیک توسط آتاترک در ترکیه بود. به‌زعم سیروس غنی، جامعه شیعه هیچ‌وقت خلیفه را پیشوای روحانی خود نشمرد، ولی از میان بردن این مقام، ضربه‌ای به مذهب بود و همه آن را نتیجه همایند برقراری جمهوری و جدایی دین و سیاست دانستند. علمای اعلام در ایران موافق جمهوری نبودند؛ ولی تا به حال ساکت نشسته بودند. با این تحولات در ترکیه، جمهوری‌خواهی همسنگ بی‌دینی شد و مخالفت آنان خصومت علنی شد. (غنی، ۱۳۷۸: ۳۳۵)

رضاخان که نبرد جمهوری را باخته بود، برای جلوگیری از آبروریزی بیشتر، در ۱۲ فروردین ۱۳۰۳، اعلامیه انصراف از جمهوری‌خواهی را بیرون داد:

اولیای دولت هیچ‌وقت نباید با افکار عامه ضدیت و مخالفت نمایند... و نظر به اینکه در این موقع افکار عامه نشست اذهان گردیده... لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج اسلام و علمای اعلام به حضرت معصومه (ع) مشرف شده بودم، با معظم لهم مقتضی دانستیم که به عموم ناس توضیح نمایم عنوان جمهوری را موقوف... سازند... این است که به تمام وطن‌خواهان و عاشقان آن منظور مقدس نصیحت می‌کنم که از تقاضای جمهوری صرف‌نظر کرده و برای نیل به مقصد عالی که در آن متفق هستیم، با من توحید مساعی نمایند. (همان)

درواقع، بیانیه رضاخان، اعلامیه شکست توأم با خشم در برابر با روحانی‌ای بود، که شجاعانه سد راه قدرت‌طلبی‌های او شده بود و رضاخان هرگز نمی‌توانست مدرس را به‌دلیل ایستادگی در برابر مطامع نامشروع خویش ببخشد، به‌خصوص که از این تاریخ برای همگان آشکار شده بود که تنها مدرس است که می‌تواند در برابر رضاخان ایستادگی کند. مستوفی پس از این واقعه، او را به‌عنوان رهبر نهضت ضدجمهوری معرفی کرده است:

...ام‌الاسباب این نهضت ضدجمهوری، مدرس بوده و بعد از کفن و دفن کردن جمهوری باز هم سلسله‌جنبان ضدیت عمومی با سردار سپه مدرس است و اوست که خود را مرکز

۱۷۳ مدرس و استبدادستیزی در تاریخ معاصر ایران

افکار ضد او کرده و معتقد است که باید ریشه این خودسری را که واقعاً برای کشور خطرناک شده بود، کند و شاه و وزرا و مردم را به آزادی خود رساند. در میان وکلا هم البته عده‌ای مانند مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک و دکتر مصدق و جمعی دیگر هستند که مثل مدرس فکر می‌کنند ولی رشادت عملی و وسایل کار آنها به قدر سید نیست. آنها افکار دیگری هم از قبیل جلوگیری از خونریزی و تولید فساد و شقاق میان قوه نظامی و عامه دارند که مدرس به موجب تعلیمات مذهبی و دینی از این افکار به دور، و عقیده‌مند است که هرچه و هرکار که برای جامعه لازم به‌شمار آمد و اقدام به آن مطابق مصلحت تشخیص داده شد، برای به‌دست‌آوردن آن، خیر/ شر این رنج و زحمت‌های قلیل را نباید چیز مهمی شمرد و شاید اگر دو سه نفر دیگر از اهل نفوذ همان‌طور که با او هم‌عقیده بودند، با او همکار و هم‌رفتار می‌شدند، با همه این قشرهای نظامی، ازعهده برانداختن قدرت سردار سپه برمی‌آمدند. (مستوفی، ۱۳۸۴: ج ۳، ۶۰۳)

۶. مخالفت با تغییر رژیم

مدرس اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار خود را آن‌چنان مناسب و مثبت نمی‌دید، که بتواند با تکیه به آن، با ظلم و استبداد مبارزه کند؛ از این رو، در چنین اوضاعی، وضع بد را بر بدتر ترجیح می‌داد. در نظر او، حضور در مجلس شورای ملی فرصت مناسبی برای ایستادگی در برابر ظلم و تلاشی برای تأسیس حکومتی مبتنی بر آزادی‌های مردمی بود؛ اما این فرصت آن‌چنان نبود که او را برای رسیدن به چنین هدف مقدسی امیدوار کند؛ زیرا مجبور بود در همین مجلس از میان راه‌های پیش‌رو، آن را انتخاب کند که شرش کمتر از راه‌های دیگر باشد. یک نمونه آن، مسئله تغییر رژیم قاجاریه به‌دست رضاخان بود.

مدرس واقف بود که سلطنت قاجار حکومتی نیست که بتواند مردم ایران را در مسیر پیشرفت و ترقی قرار دهد، ولی شرش از حکومت و سلطنتی که رضاخان در پی آن بود، کمتر است. از این رو، با هرگونه اراده‌ای برای تغییر رژیم قاجار مخالفت ورزید.

هرچند احمدشاه خود نقایصی داشت و بسیاری از کارهایش مورد تأیید نبود، ولی مخالف قراردادهای استعماری بود. او حتی در مسافرت به اروپا و انگلستان قرارداد وثوق‌الدوله را تأیید نکرد؛ با کارهای رضاخان نیز مخالف بود و تنها تحت فشار زیاد، فرمان نخست‌وزیری را به سیدضیاء داد.

مدرس برای آنکه شاید بتواند مملکت را از شرّ رضاخان و اربابانش نجات دهد و به قول خود رفع افسد به فاسد کند، تصمیم گرفت سید اصغر رحیمزاده صفوی — مدیر روزنامه آسیای وسطا — را برای بازگردانیدن احمدشاه، به فرانسه بفرستد؛ هرچند خود هیچ خاطره خوشی از این سلسله نداشت و طرفدارشان نبود. رحیمزاده در اواخر آذر ۱۳۰۳ هـ. ش. از سوی مدرس به اروپا رفت. وی از سوی مدرس حامل پیام مهمی برای احمدشاه بود. این پیام را مدرس شخصاً به وی تسلیم و در مخفی نگاهداشتن آن فوق‌العاده تأکید کرده بود. رحیمزاده در هتل نگرسکو (محل اقامت شاه) در شهر نیس — واقع در جنوب فرانسه — با او ملاقات کرد؛ و با وجود گفت‌وگوهای زیاد میان احمدشاه و رحیمزاده موفقیتی به‌دست نیامد. شاه نیز نمی‌خواست و بلکه نمی‌توانست از زندگی مرفه‌ی که در آنجا فراهم کرده بود، دل برکند و به‌صراحت به رحیمزاده گفته بود: «می‌بینی اینها دنیا را چگونه می‌گذرانند؟ حال تو می‌گویی من این منظره را رها کنم و پیش بیفتم و خونریزی در ایران راه بیندازم؟».

(رحیمزاده صفوی، ۱۳۶۲: ۱۰۳)

اوایل آبان ۱۳۰۴ هـ. ش، مخالفت علیه قاجار یک‌باره و به‌طور علنی بروز کرد. در تهران تظاهراتی برپا شد و تظاهرکنندگان که شمار آنان از چهارصد نفر تجاوز نمی‌کرد، با عنوان طبقات اصناف مختلف، در مدرسه نظام تحصن کردند و خواستار خلع احمدشاه از سلطنت شدند. تلگراف‌های زیادی از شهرستان در مخالفت با قاجاریه به مجلس شورای ملی مخابره شد. در همین زمان، داور، تیمورتاش و عده دیگری از نمایندگان مجلس شورای ملی، طرح انقراض قاجاریه را تهیه و تدوین کردند و نمایندگان مجلس را به خانه سردار سپه بردند تا این طرح را امضا کنند. روز نهم آبان ۱۳۰۴ هـ. ش، مجلس شورای ملی به ریاست سیدمحمد تدین (نایب رئیس اول) تشکیل شد تا ماده‌واحد خلع قاجاریه را بررسی کند. قبل از آنکه مجلس وارد دستور شود، مدرس اعلام اخطار قانونی کرد و گفت چون رئیس مجلس (حسن مستوفی) استعفا کرده است، طبق نظامنامه ابتدا باید استعفانامه خوانده شود. اخطار مدرس پذیرفته نشد و ماده‌واحد خلع قاجاریه، به‌عنوان طرح پیشنهادی تعدادی از نمایندگان با قید دوفوریت خوانده شد. مدرس دوباره اعلام اخطار قانونی کرد و با جمله «خلاف قانون اساسی است، خلاف قانون است»، جلسه را ترک کرد. (رحمتی، ۱۳۸۶: ۲۰؛ طاهری ۱۳۷۵: ۱۵۷)^(۸)

۷. نتیجه‌گیری

اگر یک رویه حاکمیت دیکتاتوری استبداد، ظلم و تهدید آزادی باشد، باید به‌راستی چنین نتیجه گرفت که در وضعیتی که ایران وارد دوره جدیدی از تجربه سیاسی می‌شد و با تأسیس حکومت دیکتاتوری رضاخان درگیر بود، تنها آیت‌الله مدرس بود که می‌توانست نهضت ضددیکتاتوری را رهبری کند؛ چنانکه همه مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان مخالف و موافق بر این نکته اتفاق نظر داشتند؛ که اگر یک مخالف واقعی هست که می‌تواند در برابر زورگویی‌های سردار سپه مقاومت کند کسی جز مدرس نیست. مهمتر اینکه چنین شخصیت برجسته‌ای، تربیت‌شده مذهب فقه جعفری است. او با همین عنوان فقاقت وارد تهران شد و با همین مرجعیت دینی بود که رهبری مبارزه با ظلم و استبداد رضاخانی را به عهده گرفت. اما این خصلت شهید مدرس، تنها ویژگی او نبود؛ زیرا آن شهید بزرگوار در صحنه‌ای وسیع‌تر از رویه استبدادی رضاخان نیز وارد عمل شده بود و آن مسئله دین‌ستیزی و عرفی‌سازی (جدایی دین و سیاست) است که دیکتاتوری رضاخان کارگزار نظامی - سیاسی آن بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. واسعی، ۱۳۷۷: ۵؛ به‌نقل از ایرج افشار، *مصدق و مسائل حقوقی و سیاست*، ص ۱۳۷.
۲. بنابر اصل دوم متمم قانون اساسی، لازم بود بیست نفر از علمای بلاد معرفی و در مجلس پنج نفر از میان آنان به‌عنوان طراز اول برای نظارت بر قوانین مصوبه مجلس انتخاب شوند. خبر انتخاب مدرس توسط مجلس به اطلاع آیات عظام خراسانی و مازندرانی در نجف اشرف و انجمن ایالتی و هیأت علمیه اصفهان به‌وسیله تلگراف مخابره شد. اولین نطق مجلس در جلسه ۲۰۰ روز شنبه ۲۹ محرم‌الحرام ۱۳۲۹ هـ. ق. چنین آغاز شد: «اول عذر می‌خواهم که صحبت داشتن بنده قدری زود است: به‌واسطه اینکه عاقل تا بصیرت پیدا نکنند، سزاوار نیست که صحبت کند...» با بیان این جمله مدرس اصل تعقل و تفکر در حرف و عمل را مطرح ساخت و در نطق روز پنج‌شنبه ۲۴ محرم‌الحرام در جلسه ۲۰۲ اصول اتحاد، اتفاق در امور و احترام قانون و خدمت به مردم را مورد بحث قرار داد و گفت: «سیدالقوم خادمهم، رئیس هر قومی باید حافظ و خادم آن قوم باشد...» (مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳: ۱۹).
۳. رحمتی، ۱۳۸۶: ص ۲۲؛ به‌نقل از: مکی، *تاریخ بیست‌ساله ایران*، ج ۴، ص ۱۱۶.
۴. ملک محمدی، ۱۳۸۳: ص ۱۳۰؛ به‌نقل از *تاریخ بیست‌ساله ایران*.

۱۷۶ فرهنگ، ویژه تاریخ

۵. اسماعیل سیمستکو (سمیتکو) (۱۳۰۹/۱۲۶۹)، پسر یکی از خان‌های جزء قبیله کرد بود؛ دست به حمله به شهرها و دهات آذربایجان غربی زد و کوشید بقیه قبایل کرد را هم با خود همراه کند و در پی تأسیس دولت مستقل کردستان بود. دولت ترکیه از وی پشتیبانی کرد. وی در سال ۱۳۰۹ در زدو خوردی کوچک به قتل رسید.

۶. بصیرت‌منش، ۱۳۷۸: ص ۱۱؛ به نقل از کتاب علما و رژیم رضاشاه، ص ۳۲۸.
۷. سیروس غنی، گزارشی از حمایت منورالفکران داخلی و خارجی از جمهوری‌خواهی رضاخان ارائه کرده است. (ر.ک: غنی، ۱۳۷۸: ۳۱۱)
۸. در چگونگی این مجلس فرمایش و نطق تاریخی دکتر مصدق در مخالفت با رضاخان (مکی، حسین. نطق‌های تاریخی دکتر مصدق در مجلس پنجم و ششم، تهران).

کتابنامه

- آبراهامیان، پرواند. ۱۳۷۸. ایران بین دو انقلاب. ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی. تهران: نشر مرکز.
- بصیرت‌منش، حمید. ۱۳۷۸. «کتاب علما و رژیم رضاشاه نوشته محمد حنیف». روزنامه تهران: جمهوری اسلامی.
- بهار، محمدتقی. ۱۳۵۷. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. ج ۳. تهران: امیرکبیر.
- ترکمان، محمد. ۱۳۶۷. مدرّس. ج ۱. چاپ اول. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- _____ . ۱۳۷۴. مدرّس در پنج دوره تقنینیه مجلس شورای ملی. جلد دوم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- _____ . ۱۳۷۴. آرا و اندیشه‌ها و فلسفه سیاسی مدرّس. ج اول. تهران: نشر هزاران.
- رحمتی، سوری. ۱۳۸۶. مدرّس، زنده تاریخ. اصفهان: حدیث راه عشق.
- رحیم‌زاده صفوری. ۱۳۶۲. اسرار سقوط احمدشاه. تهران: انتشارات فردوس.
- شیخ‌الاسلامی، جود. ۱۳۶۸. سیمای احمدشاه قاجار. جلد یکم. تهران: نشر گفتار.
- طاهری، صدرالدین. ۱۳۷۵. «مدرس و تغییر سلطنت»، مدرس، تاریخ و سیاست. مجموعه مقالات سمینار مدرس و تحولات سیاسی تاریخ معاصر ایران. تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- عظیمی، فخرالدین. ۱۳۷۲. بحران دموکراسی در ایران (۱۳۳۲-۱۳۲۰). تهران: نشر البرز.
- غنی، سیروس. ۱۳۷۸. ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها. ج ۲. تهران: نیلوفر.
- فوران، جان. ۱۳۸۸. مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران. ترجمه احمد تدین. تهران: رسا.
- کمال‌زاده، ابوالقاسم. ۱۳۶۳. خاطرات (دیدها و شنیده‌ها). به اهتمام مرتضی کامران. تهران: نشر فرهنگ.

مدرس و استبدادستیزی در تاریخ معاصر ایران ۱۷۷

- کی‌استوان، حسین. ۱۳۲۷. سیاست موازنه منفی در مجلس چهارم. تهران: نشر روزنامه مظفر.
- گلی‌زواره، غلامرضا. ۱۳۸۴. شهید مدرّس. چاپ اوّل. تهران: امیرکبیر.
- مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳. مدرس و مجلس (نامه‌ها و اسناد). تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بناد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی.
- مدرس، علی. ۱۳۷۴. مرد روزگاران (مدرس شهید نابغه ملی ایران). چاپ دوم. تهران: نشر هزاران.
- مستوفی، عبدالله. ۱۳۸۴. شرح زندگانی من. ج ۳. چاپ پنجم. تهران: انتشارات زوّار.
- معتضدیان، محمدرضا. ۱۳۵۷. «تفکرات سیاسی سیدحسن مدرس». تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی. به‌اهتمام موسی نجفی. ج ۲. چاپ اوّل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مکی، حسین. ۱۳۵۸-۱۳۵۹. مدرّس، قهرمان آزادی. ج ۲. ج ۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ملک‌زاده، مهدی. بی‌تا. تاریخ انقلاب مشروطیت. تهران: سخن.
- هدایت، مهدیقلیخان (مخبرالسلطنه). ۱۳۸۷. خاطرات و خطرات. تهران: ماهی.
- همایون کاتوزیان، محمّدعلی. ۱۳۵۷. استبداد، دموکراسی و نهضت ملی. ج دوم. تهران: نشر مرکز.
- _____ . ۱۳۶۸-۱۳۶۶. اقتصاد سیاسی ایران. ج ۲، تهران: پایپروس.
- واسعی، فرید. بهمن ۱۳۷۷. «دکتر مصدّق از پس ابرهای تیره»، کیهان فرهنگی، ش ۱۴۹، ص ۴۶-۵۵.